



یک گفت و گوی خیالی با برتراند راسل

اشاره :

پاسخ‌های راسل به سؤالات این مصاحبه خیالی، عین کلام اوست که از نوشته‌ها و سخنرانی‌های وی استخراج و تنظیم شده است.

جناب راسل، از اینکه سالها پس از درگذشت شما، امکان این مصاحبه فراهم آمده است، بی‌اندازه خوشحالم. البته به نظر من افرادی نظیر شما هرگز نمی‌میرند و در نوشته‌ها و آثاری که از خود به جا گذاشته‌اند زنده می‌مانند.

راسل: به یاد دارم یک وقتی روزنامه‌ها نوشتند که من مرده‌ام. اما پس از بررسی دقیق همه شواهد به این نتیجه رسیدم که آن گزارش کذب بود! (۱)

گویا هنوز هم همان روحیه طنزپرداز و در عین حال دقیق و موشکاف را حفظ کرده‌اید. از آنجا که من قبل از هر چیز شما را یک فیلسوف می‌دانم، نخستین پرسش خود را در همین زمینه طرح می‌کنم. به نظر شما اصلی‌ترین فایده مطالعه فلسفه چیست؟

راسل: مهمترین فایده مطالعات فلسفی این است که شک کردن به باورهایمان را به ما می‌آموزد. برای آدمی، مطالبه یقین هم طبیعی است و هم زیانبار. وقتی شما فرزندانان را در یک روز ابری به پیک‌نیک می‌برید، آنها از شما یک جواب جزمی می‌خواهند که آیا باران خواهد بارید یا هوا صاف می‌شود؟ و اگر نتوانید جواب قطعی بدهید، از شما ناامید خواهند شد. بسیاری از بزرگسالان نیز از رهبرانی که قرار است مردم را به سرزمین موعود برسانند، همین یقین و اطمینان را مطالبه می‌کنند. تا زمانی که انسانها نیاموزند که در غیاب شواهد و دلایل دست به قضاوت نزنند، به راحتی توسط مدعیان یقین، گمراه و سرگردان خواهند شد و یقین را از رهبرانی مطالبه خواهند کرد که یا جاهلانی متعصب هستند و یا شارلاتانهای فریبکار. شاید تحمل شک دشوار باشد، اما همه فضايل توأم با دشواری هستند. برای یادگیری هر یک از آنها، باید درس مناسب با آن را فرا گرفت و برای آموختن شک و به تأخیر انداختن قضاوت، بهترین درس فلسفه است. (۲)

حال که بحث از یک سو به شک و یقین، و از سوی دیگر به درس و کلاس کشیده شد، می‌خواهم بپرسم که چرا در آموزش و پرورش برخی کشورها، شک داشتن امری مذموم و یا حداکثر حالتی موقتی قلمداد می‌شود که باید حتماً بر آن چیره شد؟ چرا پرسیدن برخی سوالات را شبیه افکنی می‌نامند و پرسش آزادانه را نامطلوب می‌دانند؟

راسل: اگر هدف شما از تعلیم و تربیت ایجاد باور در افراد باشد (و نه تقویت قدرت تفکر در آنان)، ناگزیر پرسش آزادانه را نامطلوب خواهید دانست و حتی ممکن است آن را منع کنید؛ زیرا شما قصد دارید درباره موضوعاتی که اصلاً قطعی نیستند، باورهای قطعی در جوانان ایجاد کنید. در حالی که راه درست این است که اجازه دهید عدم قطعیت و شک و شبهات را بشناسند، و آنان را تشویق کنید که ذهنی مستقل داشته باشند. آموزش و پرورش باید آرزو و میل یافتن حقیقت را پرورش دهد، نه این ادعا را که برخی عقاید خاص، عین حقیقت هستند. (۳)

شما متفکری صلح طلب هستید که وقت و انرژی زیادی را صرف جلوگیری از وقوع جنگ و مبارزه با جنگ طلبی کرده‌اید. به نظر شما چه عوامل تاریخی، ژنتیکی و اخلاقی می‌تواند در بروز روحیه جنگ طلبی در برخی از انسانها مؤثر باشد؟

راسل: اگر قرار باشد زندگی متمدن پایدار بماند، باید شامل روشهایی بی‌خطر برای تخلیه هیجانانگیزی باشد که نیاکان ما از طریق شکار آنها را ارضا می‌کردند. در استرالیا که شمار مردم کمتر از خرگوش‌هاست، افراد بسیاری را دیده‌ام که هیجانانگیزی بدوی خود را با روش بدوی کشتن خرگوش ارضا می‌کنند؛ اما در لندن یا نیویورک که تعداد مردم بیش از خرگوش‌هاست، باید ابزار دیگری برای نیل به این هدف یافت. به نظر من، هر شهر بزرگی باید دارای آبشارهای مصنوعی باشد که مردم بتوانند سوار بر قایق‌های سست و شکننده از آنها پایین بیایند، و استخرهایی پر از کوسه‌های مکانیکی که در آنها شنا کنند. همه افراد جنگ طلب باید مجبور باشند روزانه ۲ ساعت از وقت خود را با این هیولاهای مصنوعی بگذرانند. (۴)

به هر حال باید برای ارضای غرایزی که از نیاکان دور خود به ارث برده ایم، فکری کنیم. من شخصاً خواندن داستانهای پلیسی را برای خود کافی می‌دانم، ولی می‌دانم که این روش برای بعضی‌ها کافی نیست. (۵) و از نظر اخلاقی، اگر می‌توانستیم واقعاً احساس کنیم که با همسایگان خود برابریم، نه برتر از آنان هستیم و نه فروتر از آنان، شاید شاهد جنگ‌های کمتری بودیم. (۶)

اما جنگ طلبی رابطه نزدیکی با خود بزرگ بینی و تمامیت خواهی نیز دارد. به نظر شما میل و گرایش به دیکتاتوری و تمامیت خواهی از کجا نشأت می‌گیرد؟

راسل: بعضی از منجمین سعی می‌کنند با یادآوری این نکته که روزی خورشید منفجر خواهد شد و در یک چشم به هم زدن همه ما نابود خواهیم شد، ما را در لحظات ناامیدی و افسردگی دلداری دهند. من نمی‌دانم که چنین واقعه‌ای روی خواهد داد یا نه، ولی فکر می‌کنم که این رویداد در صورت وقوع، خارج از کنترل آدمی است و در آن زمان حتی بهترین منجمین نیز قادر به پیشگیری از آن نخواهند بود. این مثالی است از مواردی که فکر کردن در خصوص آنها بی‌فایده به نظر می‌رسد، زیرا انسان از هیچ طریقی نمی‌تواند اثری بر آن بگذارد، با این حال تفکر درباره آن فایده مهمی در بر دارد و به ما آدمیان یادآور می‌شود که «ما خدا نیستیم.» ممکن است با اعتراض بگویند که «ما هرگز فکر نمی‌کردیم که خدا هستیم!» اما اگر عملکرد بسیاری از سیاستمداران دنیا (یا تکنوکرات‌های آمریکایی) را مشاهده کنید، کسانی را خواهید یافت که از بی‌خدایی و الحاد برائت می‌جویند، فقط به این دلیل که خود را در مقام خدایی می‌پندارند. (۷)

بسیاری از تمامیت خواهان و دیکتاتورهای مدرن، حکومت بر اعمال مردم را کافی نمی‌دانند و می‌خواهند بر افکار و عقاید مردم نیز حکومت کنند. این امر تا چه اندازه ممکن و عملی است؟

راسل: نیروی نظامی و امکانات مالی کافی در اختیار من قرار دهید تا ظرف مدت ۳۰ سال کاری کنم که اکثریت مردم اذعان کنند که آب در اثر گرما یخ می‌زند و فقط زمانی می‌جوشد که آن را سرد کنیم! و یا هر حرف یاوه دیگری که ممکن است به نفع حکومت باشد. اما حتی پس از اینکه این اهداف به دست آمد، مردم هیچگاه کتری آب را برای جوشاندن درون یخچال نخواهند گذاشت. (۸)

جناب راسل، فکر می‌کنم در زمان شما هم چاپ و انتشار برخی کتب ممنوع بود. از آن زمان تا به حال تکنولوژی پیشرفت قابل ملاحظه‌ای کرده و ماهواره و اینترنت نیز به عنوان ابزاری برای انتقال اطلاعات به میدان آمده اند، و خیلی‌ها معتقدند که باید استفاده از آنها را برای عامه مردم ممنوع کرد یا تحت سانسور قرار داد. نظر شما در این باره چیست؟

راسل: به نظر من، هیچگونه ممنوعیتی در این موارد نباید اعمال شود. به این دلیل که اولاً وجود قانون ممنوعیت بهانه‌ای می‌شود تا به توسل به آن مطالب و اطلاعات حقیقتاً ارزشمند نیز تحت سانسور قرار

گیرند؛ و ثانیاً ممنوعیت سبب افزایش حرص و علاقه مردم می‌شود و نتیجه عکس به بار می‌آورد. به خاطر دارم که مصرف مشروبات الکلی برای مدتی در آمریکا ممنوع شد. جالب است که میزان مصرف این نوع مشروبات در آن دوره زمانی افزایش یافت. مثال دیگری می‌زنم: امپیدوکلس فکر می‌کرد که جویدن برگ خرزهره کار بسیار شیرانه‌ای است! ولی سرانجام این کار را انجام داد و از این بابت که می‌بایست ۱۰ هزار سال برای انجام این عمل مجازات شود، سوگوار بود. اما هیچکس به من و شما نگفته است که نباید برگ خرزهره بجویم و ما هم این کار را نمی‌کنیم. به طور کلی می‌توان گفت که اگر اینگونه ممنوعیت‌ها برداشته شود، شاید ابتدا برای یکی دو سال میزان حرص و تقاضای مردم افزایش یابد، اما پس از آن، موضوع عادی و کسل‌کننده خواهد شد و جایی برای نگرانی باقی نخواهد ماند. (۹)

اکنون که در خصوص حکومت‌های تمامیت خواه سخن گفتیم، بد نیست قدری هم درباره دموکراسی صحبت کنیم. کشوری را در نظر بگیرید که حکومت آن نه کاملاً تمامیت خواه است و نه کاملاً دموکراتیک. حامیان دموکراسی در این کشور چگونه می‌توانند دموکراسی را به طور کامل متحقق کنند؟ آیا این مهم نیازمند پیش نیازهای فرهنگی نیز می‌باشد؟

راسل: وقتی چرچیل در یک روند دموکراتیک پذیرفت که به طور مسالمت آمیز از کار کناره‌گیری کند، این عمل او از سوی استالین نه قابل درک بود و نه قابل احترام. من باور دارم که دموکراسی بهترین شکل حکومت برای کسانی است که مدارا و خویش‌تنداری لازم برای تن دادن به قواعد آن را دارا باشند. به یاد می‌آورم که در یکی از کشورهای حوزه بالکان، یک حزب با اختلاف اندکی در انتخابات شکست خورد، اما پس از آن انتخابات، تعداد کرسی‌ها را با کشتن تعداد کافی از نمایندگان حزب مقابل جبران کرد! در آن زمان مردم غرب گمان می‌کردند که این رفتار از صفات مشخصه اهالی بالکان است، اما آنان از یاد برده بودند که زمانی کرامول و روبسپیر نیز همانگونه عمل می‌کردند.

اگر حامیان دموکراسی گمان می‌کنند که می‌توان دموکراسی را به طور ناگهانی به کشوری بُرد که مردم آن از هرگونه تمرین و آموزش داد و ستد قدرت بی‌بهره بوده‌اند، در اشتباه‌اند. (۱۰)

نظر شما درباره حکومت قانون و شعار قانونگرایی چیست؟

راسل: قانون در اصل و منشأ خود، صرفاً مکتوب کردن خواسته‌های گروه حاکم بوده و هدف اولیه از وضع آن نیز به هیچ وجه چیزی که انسان امروزی آن را عدالت می‌نامد، نبوده است.

زمانی در ژاپن قانونی وجود داشت که بر مبنای آن اگر کسی از طبقه اجتماعی پایین‌تر در حضور فرد دیگری از طبقه اجتماعی بالاتر، لبخند زدن را فراموش می‌کرد، این حق قانونی را به فرد دوم می‌داد که فی-المجلس او را به قتل برساند! شاید به همین دلیل باشد که مسافران اروپایی، ژاپنی‌ها را مردمی خنده‌رو یافته‌اند! (۱۱)

بنابراین، می‌توانم چنین نتیجه بگیرم که وقتی از قانونگرایی صحبت می‌کنیم، باید شرط دموکراتیک بودن قانون، یا حداقل اصلاح پذیر بودن آن را هم ذکر کنیم. به عنوان آخرین سؤال، جناب راسل، می‌دانیم که شما به دلیل ابراز عقایدتان مدتی را در زندان گذرانید، لطفاً چند کلمه‌ای درباره آن دوران و احساسی که داشتید صحبت کنید.

راسل: من شخصاً دوران دلپذیری را در زندان گذراندم، اما اگر به خاطر دزدیدن یک دست قاشق زندانی می‌شدم، برایم دلپذیرتر می‌بود، چراکه در آن صورت راحت‌تر می‌توانستم خود را مستحق آن رفتار بدانم. (۱۲)

شاید همین طنز تلخی که در کلامتان موج می‌زند، شما را راهی زندان کرد. به هر حال مصاحبه با شما افتخار بزرگی برای من بود.
متشکرم.

علیرضا دست‌افشان (روزنامه بنیان - شماره ۵۳)

ویرایش و نشر الکترونیکی: BertrandRussell.mihanblog.com

پی‌نوشت‌ها :

1. An Inquiry in to Meaning and Truth
2. Unpopular Essays
3. Principle of social Reconstruction
4. Nobel Prize Speech
5. Authority and the Individual
6. n. 2
7. New Hopes for a Changing world
8. n. 2
9. Bertrand Russell Speaks his Mind
(ترجمه به فارسی : جهانی که من می‌شناسم)
10. n. 2
11. n. 7
12. n. 9